

درآمد: شعری از ادیب بیضائی کاشانی

[در حاشیه:] ادیب بیضائی کاشانی

هو الله تعالی

از بختیان ابر روانشد قطارها	باران متصل چو گسسته مهارها
وان برف قطعه قطعه مگر بختیان شدند	کفک افکنان ز مستی در زیر بارها
گوئی شکست گیتی چرخ عجوز چرخ	وان پنبه ها بهر طرف افشاند پاّرها
بگذشت آنکه تاختی اندر شمر حباب	از هر طرف بهیئت چابک سوارها
اینک زمانه پای سواران آبرا	از یخ فروکشیده بقیه چدارها
گیتی مگر ز سرما رنجور شه که برف	دروی فرو کشید ز قاقم دثارها
در موسمی که از خزر قاقم سزد و تاز	یارب چرا شدند برهنه چنارها
پر عنکبوت سیم شده دهر و گوی خاک	افتاده چون مگس بخم و پیچ تارها
زان پس که آسمان در و دیوار خاکرا	نقش و نگارها کرداز لاله زارها
برفش چو کاخ بقراط ایدون بگچ گرفت	تا محو گردد ازوی نقش و نگارها
گاه از خلال ابر توان دید روی مهر	چون روی مهوشان ز خلال خمارها
کبک از نشاط خندهء قه قاه برزند	هر گه ز ابر بنگر آن زارزارها
مانند گنجخانه پرویز ریخته است	از سیم ساده هر طرفی پیلوارها